

این جا قضاوت دشوار نیست! امتحان کنید

فردين جهان بين

نوشتاری که پیش رو دارید به بررسی یکی از مقالات کتاب فلسفه تحلیلی، مسائل و چشم اندازها ۱ نوشته دکتر علی پایا با عنوان: (کارناپ و فلسفه تحلیلی) می پردازد، در این مقاله صرفاً در پی آنیم که عبارات این مقاله را با عبارات کتاب دیگری با این مشخصات:

wittgenstein. Oxford Wedberg, A. 1984. A History of Philosophy Vol,3. From Bolzano to University Press کنار هم قرار دهیم.

لازم به ذکر است کتاب مذکور که در حوزه تاریخ فلسفه است، به فیلسوفان بنیان گذار فلسفه تحلیلی (بلزانو، فرگه، مور، راسل، ویتگنشتاین و کارناپ) می پردازد. به نوبه خود هیچ حکمی نمی کنیم، قضاوت شما به یقین قضاوت نویسنده این نوشتار است. یک نکته اضافه آن که کتاب مذکور، کتاب سال فلسفه (در سال ۱۳۸۳) بوده است. با توجه به این که کتاب ویدبرگ به سال ۱۹۸۴ در انتشارات آکسفورد چاپ شده و نخستین چاپ مقاله دکتر پایا در سال ۱۳۷۴ (در فصلنامه ارغنون، شماره های ۷ و ۸) بوده است، به دلیل تقدّم زمانی، ابتدا جملات ویدبرگ را ذکر می کنیم، سپس جملات دکتر پایا را می آوریم و این نکته را متذکر می شویم که جملات ویدبرگ و پایا در ابتدای نقل ما اندکی با هم تفاوت دارند ولی در ادامه به توافق صد در صد نزدیک می شوند!
۱. ویدبرگ در صفحه ۲۰۳ از کتاب خود می نویسد:

The Types of question and view which logical empiricists pre-eminently regarded as meta physical were following:

(1) Transcendental question. To this category Further, positions Like Parmenides, doctrine of being, Plato's doctrine of heavenly ideas, Spinozas doctrine of substance, Leibniz's doctrine of monads, kants doctrine of the thing-in-itself, Hegel's doctrine of the Absolute and so on.

دکتر پایا در صفحه ۳۱۰ کتاب خود می نویسد:

پرسش هایی که تجربه گرایان منطقی، متافیزیکی به شمار می آورند، عبارت بودند از:
۱. پرسش های فراتر از تجربه: نظریه هستی شناسانه پارمنیدیس، نظریه مثل افلاطون، نظریه جوهر در اسپینوزا، نظریه موناخ لایب نیتس، نظریه شیء فی نفسه کانت و نظایر آن.
۲. ویدبرگ در ادامه در صفحه ۲۰۳ و ۲۰۴ می نویسد:

(2) Questions of existence. To this group we may count questions such as these: Does an external world exist? Does matter exist? Do space and time exist? Do universals exist? Do numbers (natural, rational, real, complex, transfinite, and so on) exist? Do classes (sets) exist? Do things like Bolzano's proposition - in - themselves exist?

Obviously, logical empiricists did not regard all questions of existence as metaphysical.

Questions like: Did Moses exist? or Are there infinitely many prime numbers? are never ruled out as metaphysical.

Carnap now and then suggested that questions as to the existence... of particular entities within a system (or framework) we take for granted, are meaningful, but that questions as to the existence of the system as a whole are metaphysical nonsense. The question of The existence of Moses, or an infinity of prime numbers, is, he maintains, of the former kind, whereas questions about the external world or the number system are of the latter.

دکتر پایا نیز در ادامه در صفحه ۳۱۰ و ۳۱۱ می نویسد:

۲. پرسش از وجود هستومنها یا هستارها، نظیر آیا جهان خارجی، ماده، زمان و مکان، کلیات اعداد، اعم از اعداد

طبیعی، صحیح، حقیقی، مختلط، ترا نسفاینات، و نظایر آن)، مجموعه ها و طبقه ها و... وجود دارند. البته همه پرسش های مربوط به وجود هستارها در زمره پرسش های متافیزیکی، به شمار نمی آمدند، نظیر پرسش از وجود موسای پیامبر یا بی نهایت عدد اول. تلاش تجربه گرایان منطقی آن بود که مرز میان پرسش های متافیزیکی و غیرمتافیزیکی مربوط به وجود هستومندها را مشخص سازند. کارنپ بر آن بود که پرسشهای مربوط به وجود هستومندها در درون یک سیستم خاص، پرسش های معناداری هستند، اما پرسش از وجود خود چارچوب و سیستم فاقد معناست. بر همین اساس، کارنپ بر خلاف برخی از تجربه گرایان منطقی نظیر شلیک و نویرات و به خصوص رایشباخ معتقد بود که نظریه هایی مانند رئالیسم و ایدئالیسم بی معنا به شمار می آیند.

۳. ویدبرگ در صفحه ۲۰۴ می نویسد:

(3) Questions about assences, Under this title I bring together quertions such as these: what is the nature of external World? Is it (as Russell said) a logical construction from sense - data, or does it have independent reality (as realists of different persuasions assert)? Is the material world really mental (as, for example, according to Leibniz's doctrine of monads), or is it non - mental? what is the nature of time and space? Is Newton's absolutist or Leibniz's relativist interpretation correct? Are universals mere names (as nominalists argue), ideas in the mind (intentiones animae), as the medieval conceptualists taught, or do they have an independent reality, as Plato assumed?

دکتر پایا در صفحه ۳۱۱ می نویسد:

۳. پرسش در مورد ماهیات امور و اشیا، نظیر این که: (ماهیت جهان چیست؟ آیا آن طور که راسل گفته نوعی ساختار منطقی بر مبنای داده های حسی است یا آن طور که لایب نیس گفته، ساخته شده از موناهاست؟ ماهیت زمان و مکان چیست؟ دیدگاه مطلق گرایانه نیوتن در باب زمان و مکان درست است یا دیدگاه نسبی گرایانه اینشتاین؟ کلیات چه هستند؟ صرفاً اسمایی که ما وضع کرده ایم، یا ایده های در ذهن و یا هستومندهای مستقل از ذهن؟

۴. ویدبرگ در صفحه ۲۰۴ و ۲۰۵ ادامه می دهد:

(4) Semantic questions. what is meaning of this or that expression (word, sentence)? Does this expression have the same meaning as that? Etc ... In the 1930s Carnap thought that questions of meaning, as usually understood, are metaphysical or, at least, that they are a source of metaphysics. But he also maintained that metaphysical questions of meaning can, to a large extent, be translated into legitimate syntactic questions. Under the influence of Tarski's semantic investigations, Carnap later abandoned this point of view, and came to think that the semantic study of language is as legitimate as the syntactic.

دکتر پایا در صفحه ۳۱۱ کتاب خود مورد چهارم را چنین می نویسد:

۴. پرسش هایی معنائشناسانه نظیر این که (معنای این یا آن عبارت چیست؟ هم معنا بودن عبارات مختلف به چه معناست؟) کارنپ در دهه ۱۹۳۰ پرسش های معنائشناسانه را در زمره پرسشهای متافیزیکی یا لااقل پرسش هایی که به متافیزیک می انجامند، تلقی می کرد. اما در عین حال، اعتقاد داشت که پرسش های متافیزیکی درباره معنا را می توان به پرسش های نحوی قابل قبول مبدل کرد. اما تحت تأثیر تارسکی، در دهه ۱۹۴۰ مطالعات معنائشناسانه را نیز موجه اعلام کرد و در این دوران جملات و عبارات زیادی را به کار گرفت که قبلاً آنها را متافیزیکی می شمرد، به عنوان مثال در معنا و ضرورت (۱۹۴۷) به بازنگری در برخی از تمایزها نظیر محمول / مسند / طبقه، اسم و مسمی، مفهوم / فرد، جمله / گزاره / ارزش صدق پرداخت که قبلاً همه را متعلق به قلمرو متافیزیکی افلاطونی به شمار آورده بود. آخرین جمله این پاراگراف را که دکتر پایا نوشته است: (برای مثال در معنا و ضرورت (۱۹۴۷) به بازنگری در برخی...) با این جمله ویدبرگ در صفحه ۲۰۷ مقایسه کنید:

In Meaning and Necessity (1947) he reintroduced, for instance, a series of distinctions (predicate / attribute / class; individual name / individual concept / individual; and sentence / proposition / truth value), which he earlier regarded as belonging to a metaphysical Platonism.

۵. ویدبرگ آخرین نوع پرسش های متافیزیکی را در صفحه ۲۰۵ کتاب خود بدین شکل بازگو می کند:

(5) Question of Values. Logical empiricism harboured of large number of divergent views as to the nature of value statements and normative statements. In 1928 Cornap thought that value concepts could be defined within science. with several other logical empiricists Ayer, Von Mises, etc.), he later took the position that value) statements have approximately the same status as metaphysical . assertions and fall victim to essentially the same critique as these Logical empiricists also sometimes defended an emotive theory similar to that propounded by Hagerstrom and Stevenson.

و جناب دکتر پایا در صفحه ۳۱۱ کتاب اش فلسفه تحلیلی می نویسد:
۵. پرسش های ارزشی نظیر این که فعل اخلاقی چیست؟ تجربه گرایان منطقی دیدگاه های متفاوتی در خصوص این پرسش ها و عبارات نرماتیو (دستوری) اتخاذ کردند. در سال ۱۹۲۸ کارنپ بر این باور بود که پرسش های ارزشی را می توان در علوم تجربی مورد بررسی قرار داد. اما بعداً به همراه ایر و فن میسس به این نتیجه رسید که پرسش های ارزشی تقریباً از همان پرسش های متافیزیکی برخوردارند.
در ادامه این مطالب جناب دکتر پایا مطالبی درباره اصل تحقیق پذیری در بیش از يك صفحه بیان می کنند که می توان آن را با صفحات ۲۰۸ و ۲۰۹ کتاب ویدبرگ مقایسه کرد. آن جا که عنوان ایشان چنین است: (Verifiability and Meaning). که ما به سبب اختصار از مقایسه عبارات در گذشته، مطلب خود را پی می گیریم:
۶. ویدبرگ در صفحه ۲۰۹ می نویسد:

Several intuitive notions of meaning can, in fact, be distinguished in the Logical-empiricist discussions of the thesis.

(1) A meaningful sentences is a sentence which is true or false. This concept of meaningful sentence plays a central role in Russells Theory of types, and was borrowed there from by logical empiricism. we may Call it Russells, concept of meaning.

دکتر پایا در کتاب فلسفه تحلیلی؛ صفحه ۳۱۳ چنین می نویسند:
در نزد تجربه گرایان منطقی، مفهوم (معنا) دارای چند معنای متفاوت به صورت زیر بود:
۱. عبارات معنادار عبارتی است که صادق یا کاذب باشد. این تعبیر از معناداری در (نظریه سنخ های) راسل مورد استفاده قرار گرفته بود.
۷. ویدبرگ در صفحه ۲۰۹ چنین ادامه می دهد:

A meaningful sentence is an intelligible sentence, one which expresses a thought in Freges sense. ... From his point of view, his and Russells cepts of meaning do not coincide.

و دکتر پایا در صفحه ۳۳۱ - ۴۳۱ می نویسد:
۲. عبارت معنا دار عبارتی قابل فهم است که بیانگر يك اندیشه در معنای فرگه ای کلمه است. تعبیر راسل و تعبیر فرگه از معناداری با یکدیگر انطباق کامل ندارند.
دکتر پایا در پاورقی جمله اول از دو جمله بالا چنین نوشته است:
فرگه میان معنای يك جمله که عبارت است از اندیشه ای thought که از طریق آن منتقل می شود، و ارزش سمانتیک آن bedeutung که صدق و کذب جمله را مشخص می سازد، تفاوت قائل شده بود. به اعتقاد فرگه، در زبان طبیعی می توان جملات معناداری را پیدا کرد که صادق یا کاذب نیستند، به عنوان مثال از نظر فرگه، این جمله که (رستم دیو سفید را کشت) هر چند معنادار است، چون رستم و دیو سفید موجودات افسانه ای هستند، بنابراین، فاقد ارزش صدق است...
۸. ویدبرگ سومین مورد جمله معنادار را در صفحه ۲۰۹ این چنین بازگو می کند:

(3) A meaningful sentence expresses something which could possibly be the case. This notion of found, for example, in Schlick, and if we wish to have a name for it, we could call it Sehlicks concept of meaning. A sentence which is meaningless in this sense can presumably be meaningful in the sense of Frege as well as in that of Russell.

و دکتر پایا در صفحه ۳۱۴ کتابش می گوید:
۳. عبارت معنادار بیانگر امری است که واقع می شود. این دیدگاه از سوی شلیک ابراز شده بود. برخی عبارات فاقد

معنا با تعبیر شلیک می توانند از نظر فرگه و راسل معنادار به شمار آیند.
۹. ویدبرگ در صفحه ۲۱۰ می نویسد:

(5) A meaningful sentence is one which is correctly formulated in either a natural or a formalized Language, i. e. is a sentence or well - formed formula, according to the grammar of the Language. This concept of meaning occasionally appears in the early writings of Carnap. It is, however, easily seen to be philosophically completely uninteresting: for every conceivable combination of symbols we can construct a formalized language in which that combination of symbols is labelled a correctly constituted sentence or formula.

و دکتر پایا در صفحه ۳۱۴ مورد چهارم را ذکر می کند.
۴. عبارت معنادار عبارتی است که به طرز صحیح در یک زبان طبیعی یا صوری صورت بندی شده باشد. این تعبیر را که بیانگر (عبارات درست ساخت) در دستور زبان است، عمدتاً از سوی کارنپ مورد استفاده قرار گرفته بود، اما این تعریف می تواند به ساخت عباراتی منجر شود که از نظر فلسفی به کلی فاقد جاذبه اند. کارنپ بعدها این تعبیر را با تعریف دیگری از معنا داری که ذیلاً ذکر شده تعویض کرد.
۱۰. ویدبرگ در همان صفحه مورد دیگر را می نویسد:

(5) A meaningful sentence is one which serves a genuine function (to be stated more precisely) in empirical science. This could be called the empirico - functional concept of meaning. A priori, it appears plausible that a sentence could be meaningful in all the preceding sense although, in the present state of science, it lacks this kind of meaning.

دکتر پایا نیز پنجمین مورد را چنین آورده است.
۵. عبارت معنادار عبارتی است که یک کارکرد اصیل را در علم تجربی بیان می کند و مقصود از کارکرد اصیل، نقش بازی کردن عبارت در معرفت علمی روز بود. بنابراین تعریف، ممکن است عبارتی در گذشته معنادار به شمار می آمده، اما چون اکنون جایی در پیکره معرفت علمی ندارد، ناگزیر فاقد معنا محسوب می شود.
۱۱. ویدبرگ در ادامه در صفحه ۲۱۰ می افزاید:

At this inception Logical empiricism seems to have been primarily interested in (1). Little by Little, especially in the writings of Carnap and Hempel, (5) has become predominant. This shift in emphasis corresponds to another change in the verification principle. It was initially presented as though it expressed a fixed boundary for the languages of science and philosophy. In the later publications of Carnap and Hempel, the boundary has become variable. It is made dependent on the content of scientific theory and will shift as this content changes. A sentence which does now serve the function implied by the empirico - functional concept of meaning may come to lose it.

دکتر پایا نیز پس از ذکر آخرین مورد در صفحات ۳۱۴ و ۳۱۵ چنین می افزاید:
تجربه گرایان منطقی در آغاز معناداری به تعبیر راسل را قبول داشتند و به تدریج و در طول زمان به معنای شماره ۵ رسیدند. این تغییر با تغییر مشابهی در اصل تحقیق پذیری همراه بود. این اصل در آغاز مرز ثابت و تغییر ناپذیری را برای علم مشخص می ساخت، اما تدریجاً در آن انعطاف ایجاد شد و شأن و موقع (status) آن با محتوای نظریه های علمی مرتبط گردید. به این ترتیب، با تغییر محتوای نظریه های علمی، مرز معناداری و فقدان معنا نیز تغییر می یافت.
۱۲. ویدبرگ در همان صفحه ۲۱۰ و ۲۱۱ پس از جملات فوق الذکر می گوید:

The difference between the earlier and later interpretations can be somewhat drastically expressed as follows. According to the earlier one, a meaningless sentence is like a cog-wheel - which is useless because of a flaw in its manufacture. According to later one, it is like a cog wheel which in itself is without fault but which is not at present put to work in the machinery. The thesis of verification has also undergone a change in another respect. At an earlier stage it was often presented as a criterion with the help of which one can rather effectively decide

whether or not a given linguistic expression is a meaningful sentence. In the later discussion, on the other hand, an essentially theoretical interest is attributed to the thesis. In 1950, Hempel called the thesis a criterion but he expected above all that it should, together with the explication of certain of other concepts, provide the framework for a general theoretical account of the structure and the foundations of scientific knowledge.

۱۳. پاورقی متن ویدبرگ نیز چنین است:

3. Hempel, C. Problems and Changes in the Empiricist Criterion of Meaning, Revue International de Philosophie, Vol.11 (1950), p.60, (reprinted many times in other contexts)

دکتر پایا در پاورقی صفحه ۳۱۵ برای آخرین پاراگرافی که از ایشان نقل کردیم، چنین می نویسد:
۱. تفاوت بین روایتهای اولیه و بعدی اصل تحقیق پذیری را می توان در قالب این مثال بازگو کرد: براساس روایت های نخستین، جملات فاقد معنا نظیر چرخ دنده ایی بودند که به طور معیوب از کارخانه بیرون آمده اند. براساس تعبیر بعدی از این اصل، این گونه چرخ دنده ها به خودی خود فاقد عیب بودند، اما ساختارشان به گونه ای بود که امکان استفاده از آنها در هیچ یک از ماشین آلات موجود (نظریه های علمی مقبول) وجود نداشت.
در آثاری که از دهه ۱۹۵۰ به بعد توسط تجربه گرایان منطقی تحریر شد، اصل تحقیق پذیری عمدتاً به صورت معیاری تلقی شد که همراه با فرایند ابضاح مفاهیم (می تواند یک چارچوب نظری کلی برای ارزیابی ساختار و مبانی معرفت علم را هم آورد. (همپل، مشکلات معیار تجربه گرایان برای معنا و تحولات آن، ص ۶۰) و سپس این آدرس را می افزاید:

C. Hempel [1950], Problems and Changes in the Empiricist Criterion of Meaning, Revue International de Philosophie, Vol.11, p.60.

جالب آن که در کتاب نامه این کتاب در صفحه ۷۱۴ یکی از منابع دکتر پایا ذکر شده است!
ویدبرگ فصل کلام خود درباره تحقیق پذیری و معنا (meaning verifiability and) را با آخرین جملاتی که از او ذکر کردیم، بسته و مبحث دیگری را با این عنوان می گشاید:

B. Atomistic formulations of the verification principle.

دکتر پایا نیز پس از آخرین پاراگراف منقول از متن ایشان (درباره صورت بندی دقیق اصل تحقیق پذیری) به ادامه بحث می پردازد.
طبق روالی که در این مقاله در پیش گرفته ایم، ابتدا به نقل جملات ویدبرگ می پردازیم.
۱۴. ویدبرگ در صفحه ۲۱۱ می گوید:

The attempts to make the verification principle precise, can, roughly speaking, be divided into what I shall call the atomistic and the holistic ones. In the holistic attempts a certain (formalized) Language L is indicated, and meaningful sentences are then identified with those sentences which either themselves belong to L, or can be translated in to sentences that do. The atomistic attempts do not have this character: They explain meaningfulness as a property which belongs to a sentence independently of its inclusion in, or translatability into, a more comprehensive language. The early attempts at precise formulation were on the whole atomistic, while the later were generally holistic.

دکتر پایا در صفحه ۳۱۵ می نویسد:
تلاش برای صورت بندی دقیق تر اصل تحقیق پذیری به طور کلی به دو رهیافت منقسم می شود که می توان آن دو را رهیافت کل گرایانه و رهیافت اتمی نام داد. در رهیافت کل گرایانه یک زبان صوری نظیر L مشخص می شود و جملات معنادار عبارت خواهند بود، از جملاتی که یا خود متعلق به L هستند و یا می توانند به جملات متعلق به این زبان ترجمه شوند. به این ترتیب، در این رهیافت معنادار بودن، یعنی معنادار بودن در قالب یک زبان معین. در رهیافت اتمی، معنادار بودن به صورت وجود نوعی خاصه در جملات، مستقل از تعلق آنها به یک زبان صوری و یا ترجمه

پذیری آنها به این زبان، تعریف می شود. فعالیت های اولیه تجربه گرایان منطقی برای تعریف اصل تحقیق پذیری در چارچوب رهیافت اتمی انجام پذیرفت و تلاش های بعدی آنان صبغه کل گرایانه به خود گرفت. ظاهراً شیوه ای که تاکنون برای برابر نهادن جملات ویدبرگ و دکنر پایا در پیش گرفته ایم، اندکی ملال آور شده باشد، از این رو، شیوه را تغییر داده و دنباله مقابله را جمله به جمله ادامه می دهیم. ۱۵. صفحه ۲۱۱ ویدبرگ:

(ویدبرگ بنا را بر این می گذارد که در این بخش رهیافت اتمی را بررسی کند و در بخش ۳۱، قسمت C و بخش ۳۲ برخی رهیافت های کل گرایانه را بررسی کند)

At the basis of all the attempts lay certain rather vague ideas of the following sort. To know what a sentence means, is to know what would be case if it were true.

رهیافت اتمی بر مبنای این تصور نسبتاً مبهم استوار بود که دانستن معنای يك جمله معادل اطلاع از صدق و کذب آن است.

To know what the sentence means, it was also said, is to know what difference to the world it would make if it true rather than false.

در صفحه ۳۱۶ کتاب فلسفه تحلیلی دکنر پایا می نویسد:
دانستن معنای يك جمله، به عبارت دیگر، معادل علم داشتن به این نکته است که اگر این جمله به عوض صادق بودن، کاذب از آب در می آید، چه تغییری در عالم واقع به وقوع ی پیوست.

But to us the world is the world of our experience.

اما عالم واقعی، به اعتقاد تجربه گرایان، عبارت است از آن چه به حس در می آید.

To know what the sentence means is, hence, to know what difference to our experience would make if it were true rather than false.

بنابراین، دانستن معنای يك جمله عبارت است از دانستن تفاوتی که در تجربه ما پدید می آید.

If it is true, one experiential fact, or set of facts, will obtain, if it is false, another.

اگر جمله ای درست باشد، يك نوع تجربه حسی یا امر واقع محسوس حاصل می شود و اگر غلط باشد، نوع دیگر.

Hence, a meaningful sentence is one that can be verified in experience, if it is true - or falsified, if it is false.

بنابراین، جمله معنادار جمله ای است که بتوان آن را در صورت صحیح بودن، تأیید کرد و در صورت غلط بودن، ابطال.

دکنر پایا می افزاید:

این صورت از اصل تحقیق پذیری را با علامت اختصاری (ت - ا) مشخص می کنیم. علامت اختصاری ویدبرگ برای اصل تحقیق پذیری VP است که روایت نخست آن را چنین بیان می کند:

VP1. Sentence A is meaningful, if and only if A is verifiable or falsifiable through experience.

۱۶. ویدبرگ در صفحه ۲۱۲ روایت اصلاح شده اصل تحقیق پذیری را بیان می کند.

VP2. If the sentence A is neither logically true (analytic) nor logically false (contradictory), then A is meaningful if and only if A can be Verified or falsified through a finite number of observations.

دکتر پایا در صفحه ۳۱۶ می نویسد:

(ت - ۲): اگر جمله ج نه همان گویی است و نه تناقض منطقی, در آن صورت, ج معنادار خواهد بود, اگر بتوان آن را از طریق يك سلسله محدود از مشاهدات مورد تأیید یا ابطال قرار داد.

All of the more careful attempts to make the verification principle precise were based on the idea of what were called. observation or protocol sentence.

همه تلاش های بعدی برای تدقیق این صورت از اصل تحقیق پذیری مصروف روشن ساختن ایده ای شد که از آن با عنوان گزاره های مشاهدتی (مشاهده ای) یا گزاره های پروتکل نام برده می شد.

این جملات ویدبرگ را در درون پرانتز در نظر بگیرید (ویدبرگ خود آنها را در دنباله جمله قبل و بدون پرانتز آورده است):

Such a sentence was on that could be verified conclusively by a single observation, or one that described the content of a single conceivable observation sentences were thought of as the linguistic counterparts of conceivable observations.

۱۷. پس از این ویدبرگ می گوید:

In terms of this idea, VP2 becomes:

VP2X. If A is neither logically true (analytic) nor logically false (contradictory), then A is meaning if and if A or the negation of A follows from a finite, consistent set of observation sentences.

و دکتر پایا در صفحه ۳۱۶ و ۳۱۷ می نویسد:

اصل تحقیق پذیری با توجه به این مفهوم به این صورت تغییر شکل داد:
(ت - ۲*): اگر جمله ج نه همان گویی است و نه تناقض منطقی, در آن صورت, ج معنادار خواهد بود, اگر و فقط اگر ج یا نقیض آن از يك مجموعه محدود و سازگار از جملات مشاهدتی نتیجه شود.

Opinions have differed as to what sentences should be considered as genuine observation sentences. Schematically, there were at least the following three positions on the question.

نظر اعضای حلقه در باب این که جملات مشاهدتی اصیل کدام ها هستند, با یکدیگر تفاوت داشت. این دیدگاه های مختلف را می توان به این صورت خلاصه کرد:
۱۸. ویدبرگ در صفحات ۲۲۱ - ۳۲۱ می نویسد:

(a) observation sentences describe what a person is directly experiencing or could directly experience at a given moment of time, for example: blue here now, red there, red circle now, etc.

(الف) جمله مشاهدتی عبارت است از توصیف شخص از تجربه مستقیم خود, نظیر: (آبی الان این جا), (دایره قرمز حالا) (صفحه ۳۱۷).

(b) Observation sentences say that a person at a given moment of time directly experiences something, for example, P now sees a red circle.

(ب) جمله مشاهدتی گزارش تجربه مستقیم يك فرد (اعم از خود شخص یا دیگری) است، مانند: (ف اکنون يك دایره قرمز را مشاهده می کند) (صفحه ۳۱۷).
۱۹. ویدبرگ در صفحه ۲۱۳ می نویسد:

(c) Observation sentences describe directly observable physical phenomena, for example A red cube is lying on the table.

پایا در صفحه ۳۱۷ می نویسد:
(ج) جملات مشاهدتی پدیدارهای فیزیکی مستقیماً قابل مشاهده را توصیف می کنند، نظیر این که: (يك مكعب قرمز روی میز قرار دارد).
۲۰. ویدبرگ در ادامه نیم صفحه ای در بررسی نتایج این سه دیدگاه سخن می گوید و در انتهای این صفحه و صفحه بعد (۲۱۴) چنین می گوید:

Assume now that B is an observation sentence, and that A is found to follow from B and hence is established as meaningful. Then A or C will also follow from B and be meaningful . even when C is meaningless.

But this, Hempel observes, goes against the principle generally accepted by logical empiricists that a compound sentence (for example A or C) is meaningful if and only if all (. ts component sentences (here A,C) are meaningful.

پایا در صفحات ۳۱۷ - ۳۱۸ چنین ادامه می دهد:
(ت - *) تجربه گرایان منطقی را با برخی مشکلات جدی مواجه ساخت. از جمله این دشواری ها مفهوم منطقی (استلزام معنایی) بود. اگر عبارت الف از معنای عبارت ب نتیجه شود، در آن صورت، معنای عبارت (الف یا ج) نیز می باید از معنای عبارت ب نتیجه شود، ولو آن که ج عبارتی فاقد معنا باشد. اما این امر با یکی دیگر از معتقدات حلقه دایر بر این که هر عبارت مرکب معنادار است، اگر و فقط اگر هر يك از اجزای آن به تنهایی معنادار باشند، در تعارض بود.
۲۱. ویدبرگ در صفحه ۲۱۴ می گوید:

But VP2X apparently cuts away most of science., Neither Newton's mechanical laws, nor Maxwell's electrodynamical equations, nor Einstein's theory of relativity satisfy the demand . of VP2X upon meaningful sentences.

no theory of this kind, nor its negation, strictly follows from any finite consistent set of observation sentences.

و پایا در صفحه ۳۱۸ می گوید:
از این گذشته، چنین به نظر می رسد که اصل تحقیق پذیری به صورت (ت - ۲*) بسیاری از نظریه های اصیل علمی، نظیر نظریه نیوتن، معادلات الکترودینامیک ماکسول و نسبیت اینشتاین را نیز به عنوان مهمل و بی معنا طرد می کند. هیچ يك از این نظریه ها و نظایرشان از به هم پیوستن شمار محدودی از قضایای مشاهدتی حاصل نمی شوند.
۲۲. ویدبرگ در ادامه در صفحه ۲۱۴ پس از چند جمله دیگر می گوید:

It was sometime suggested that the verification principle should be stated roughly as follows: VP3. If a sentence A neither logically true (analytic) nor logically false (contradictory), then A is meaningful of and only if A or the negation of A follows from a finite consistent set of observation sentences together with established scientific theory.

و دکتر پایا در صفحه ۳۱۸ می گوید:
در پرتو این دشواری ها، اصل تحقیق پذیری به صورت ذیل تغییر داده شد:
(ت - ۳) اگر جمله ج نه همان گویی است و نه تناقض منطقی، در آن صورت، ج معنادار است، اگر و فقط اگر ج یا نقیض آن از يك مجموعه محدود و منسجم از گزاره های مشاهدتی به همراه يك نظریه علمی مستقر نتیجه شود.
۲۳. ویدبرگ در صفحه ۲۱۴ می افزاید:

This formulation, too, is open to a number of serious objections. what is established scientific theory?

و پایا در صفحه ۳۱۸ ادامه می دهد:
اما این تقریر اتمی از اصل تحقیق پذیری نیز با مشکلاتی مشابه گذشته روبه رو شد, از جمله آن که معنای عبارت (نظریه علمی مستقر) در آن مشخص نبود.
۲۴. ویدبرگ در صفحه ۲۱۴ می نویسد:

Dose it have to be meaningful? If it does, by what criterion shall this meaning be judged?

پایا در صفحه ۳۱۸ می نویسد:
به علاوه, این پرسش مطرح شد که آیا خود این نظریه می باید با این ملاک معناداری تطبیق داشته باشد یا نه؟ پاسخ مثبت همان مشکل گذشته را پدید می آورد و پاسخ منفی این پرسش را مطرح می ساخت که در این صورت, معناداری این نظریه را با چه ملاکی باید سنجید؟
جملات دکتر پایا تا صفحه ۳۱۹ همین تناظر را با جملات ویدبرگ دارند که ما به دلیل کوتاهی مقال از آن در گذشته به مقایسه قسمتی دیگر می پردازیم.
۲۵. ویدبرگ در صفحه ۲۱۷ (ذیل عنوان بر ساختن منطقی عالم) می نویسد:

Using Principia Mathematica as the logical foundation, Carnap sketched, in his 1928 volume The Logical Structure of the world, a supposedly universal empirical language. For the sake of simplicity I shall call this language L28. The signs in L28 are divided into types, - according to Russells theory of types and the construction of sentences from the typedetermined signs follows the rules of this theory.

دکتر پایا نیز در صفحات ۳۲۷ و ۳۳۰ می نویسد: (این جملات پشت سر هم هستند, لکن در صفحه پاورقی آنها را از یکدیگر جدا کرده است):
مدلی که کارنپ برای ساختن زبان فنومنالیستی مورد استفاده قرار داد, نظریه سنخ های راسل بود که در کتاب ماتماتیکا پرینکیپیا ارائه شده بود.
ساخت جملات این زبان که آن را L28 می نامیم ۲ به وسیله علائمی که مشخص کننده سنخ ها بودند, با استفاده از قواعد نظریه سنخ ها صورت می گرفت.
۲۸. ویدبرگ در صفحه ۲۱۸ در ادامه می گوید:

At the bottom of the type hierarchy in L28, just as in Principia Mathematica, there is domain of individuals, or, as Carnap said in 1928, basic elements.

دکتر پایا پس از جمله مذکور در بالا ادامه می دهد:
در پایین ترین مرتبه از هرم سنخ ها که در نظریه راسل قلمرو افراد نامیده شده بود, هستومندهای منفردی به نام عناصر اساسی جای داده شده بودند.
۲۹. ویدبرگ پس از جمله مذکور در بالا می گوید:

Principia Mathematica assumed (at least in hypothetical form) that there are infinitely many individuals, but left their nature undetermined.

In L28 Carnap adopts a methodological solipsism implying that the individuals are his own so - called elementary experiences.

دکتر پایا نیز دو جمله در ادامه دارد (این دو جمله نسبت به دو جمله بالا اندکی جابه جا هستند, (صفحه ۳۳۰):
کارنپ نوعی (نفس گرایی روش شناسانه) اختیار کرد که اجازه می داد ماهیت این عناصر را همچون (تجربه های بدوی) شخص خود در نظر آورد. تعداد این عناصر (افراد) در پرینکیپیا بی نهایت فرض شده بود.
۳۰. ویدبرگ در صفحه ۲۱۸ می نویسد:

According to Carnap, the elementary experience of a person are finite in number. Hence the axiom of infinity of Principia Mathematica fails to hold in L28.

و دکتر پایا پس از جمله بالا در صفحه ۳۳۰ می نویسد:
اما کارنپ تعداد (تجربه ها بدوی) هر فرد را محدود به شمار آورده بود و بنابراین, اسیوم بی نهایت پرنکیپیا در L28 جایی نداشت.
۳۱. ویدبرگ در پرانتز جملاتی در صفحه ۲۱۸ ذکر می کند:

(on this point there is a serious lack of clarity in The Logical Structure of the World. The axiom of infinity is brought into Principia Mathematica to make the construction of numbers (natural, whole, rational, real, and so on) possible. In The Logical Structure of the world it is supposed that the individuals are a finite number of elementary experiences, but at the same time physical space - time is constructed as a continuum of quadruples of real numbers (where do these real numbers come from.

دکتر پایا در صفحه ۳۳۰ چنین ادامه داده است:
راسل اسیوم بی نهایت را به این منظور در پرنکیپیا درج کرده بود که بتواند اعداد مختلف طبیعی, صحیح, حقیقی و نظایر آن را بازسازی کند. در برساختن منطقی عالم از يك سو, تعداد عناصر محدود فرض شده بود و از سوی دیگر, فرض شده بود که زمان - مکان فیزیکی از يك پیوسته چهارتایی از اعداد حقیقی ساخته می شود. اما روشن نبود که این اعداد که شمارشان بی نهایت است از کجا می آیند.
۳۲. ویدبرگ در صفحه ۲۱۸ می افزاید:

In Principia Mathematica there are only logical signs. In order to make L28 capable of expressing assertions about empirical states of affairs, it is necessary also to introduce signs with an empirical meaning.

دکتر پایا در صفحه ۳۳۰ می نویسد:
در پرنکیپیا تنها از علائم منطقی استفاده شده بود, اما در L28 به منظور بیان عباراتی که بیان گر امور واقع تجربی بودند, می باید علائمی با معنای تجربی نیز درج می شد.
متأسفانه به علت محدودیت مقاله, مقدار زیادی از این مقایسه را که از قبل آماده کرده بودیم, حذف می کنیم و تنها به ذکر دو قسمت از آن همه بسنده می کنیم و صرفاً یادآوری می کنیم که مطالبی مانند مشخصات يك زبان فیزیکیالیستی از دید کارنپ, طی ۴ بند در صفحه ۳۴۰ و آن چه تحت عنوان استدلال تجربه گرایان منطقی با توجه به اصل تحقیق پذیری طی ۴ بند در پاورقی صفحه ۳۳۹ آورده ... همگی تناظری جمله به جمله با آن چه ویدبرگ نوشته است, دارند (این دو بخش را با صفحات کتاب ویدبرگ به ترتیب با صفحات ۲۲۲ و ۲۲۳ مقایسه کنید).
حال, مقایسه را از جایی دیگر پی می گیریم.
۳۳. ویدبرگ در صفحه ۲۲۶ می نویسد:

In Testability and Meaning (1936 - 7) this question is at the very centre of Carnap's interest.

دکتر پایا در صفحه ۳۵۲ قسمت دیگری را به نام (۶. آزمون پذیری و معنا و زبان واحد برای علم) آغاز می کند که با همین جمله مذکور در بالا قابل مقایسه است, گرچه ویدبرگ این جمله را در دنباله جمله ماقبلی که از وی نقل کردیم, در پاراگراف بعد آورده است, ببینید:
این پرسش که چه زمانی می توان يك عبارت را به واسطه محتوای تجربی اش پذیرفت, در آزمون پذیری و معنا(۱۹۵۷ / ۳۷ - ۱۹۳۶) به صورت پرسش محوری در آمد.
۳۴. ویدبرگ (همان):

Here he sketches an empirical Language, Let us call it L36, whose empirical character is guaranteed by the manner which all its predicates are ultimately tied to observation predicates.

پایا در صفحه ۳۵۲ می نویسد:
کارنپ تلاش کرد که با ساخت يك زبان تجربی که آن را L36 می نامیم، به این پرسش پاسخ دهد. مشخصه تجربی این زبان با مرتبط ساختن محمولات آن به (محمولات مشاهدتی) تضمین شده بود.
۳۵. ویدبرگ در صفحه ۲۲۷ می نویسد:

A predicate P is said to be observable for an organism O, if O (for a suitable object a, and under suitable conditions) can, with the help of a few observations, obtain evidence for, or against, the sentence a has P, sufficiently strong to enable O to accept or to reject the sentence.

پایا در صفحه ۳۵۲ می نویسد:
محمول P برای يك ارگانیسم O محمول مشاهدتی به شمار می آید، اگر O بتواند با يك شیء مناسب a و تحت شرایط مناسب، با استفاده از چند مشاهده، شواهد کافی له و علیه جمله (a دارای P) است، به دست آورد، به گونه ای که بتواند بر مبنای آن شواهد این جمله را قبول یا رد کند.
عجیب این است که دکتر پایا پاراگراف بالا را به کتاب آزمون پذیری و معنا صفحه ۶۳ ارجاع می دهند، ولی شما با مقایسه جملات بعد ویدبرگ و پایا به صحت و سقم این آدرس دهی پی خواهید برد، گر چه کتاب آزمون پذیری و معنا از کارنپ را بنده در اختیار نداشتم.
۳۶. ویدبرگ (همان) می نویسد:

In an early, phase Carnap and other logical empiricists shared Hume's view that it would be possible, by means of explicit definition, to reduce all legitimate terms to observation terms.

پایا (همان) می نویسد:
کارنپ و دیگر تجربه گرایان منطقی در اوایل با این نظر هیوم موافق بودند که می توان با کمک تعاریف صریح، همه عبارات مجاز را به عبارات مشاهدتی تحویل کرد.
۳۷. ویدبرگ (همان) می نویسد:

In Testability and Meaning Carnap rejects this view. The demand for explicit definability is replaced by a weaker demand.

پایا در صفحه ۳۵۳ می نویسد:
اما در آزمون پذیری و معنا کارنپ این نظر را کنار گذارد و به جای تأکید بر تعریف صریح از ملاک ضعیف تری بهره گرفت.
۳۸. ویدبرگ (همان) می نویسد:

The predicates in L36 are thought to be ordered in a series, P1, P2, P3,... in such manner that every term Pn fulfils at least on of the following conditions:

- (a) Pn is an observable predicate.
- (b) Pn is explicitly defined on the basis of earlier terms in the series.
- (c) The scientific theory formulated in L36 Contains theorems which reduce Pn to earlier terms in the series. If we interpret Pn as the name of a set, then such theorems, so-called reduction sentences, can be written in the following manner:

در این جا توجه خوانندگان فاضل را به پرشی که در این جملات از سوی دکتر پایا صورت گرفته نقل خواهیم کرد، جلب می کنیم تا یکی از موارد نادر این مقایسه را با شگفتی ببینند و مثل موارد دیگر خود قضاوت کنید که در مقاله کارنپ و فلسفه تحلیلی چه رخ داده است! البته برای درک کامل پرسش مورد نظر و اشتباه فاحشی که از دکتر پایا در این قسمت رخ داده است، خواندن شرایط مذکور در متن انگلیسی، یعنی (a) و (b) و (c) بسیار مهم است و توجه به این نکته که دکتر پایا در متن خود این شرایط را ذکر نمی کند! حال جملات دکتر پایا را در ادامه جملات قبل ایشان ذکر می کنیم (همان):
بر مبنای این ملاک تازه محمولات L36 می باید به صورت يك سلسله (سری) P1, P2, P3 ... به نحوی مرتب شوند.

تا این قسمت، با جمله اول ویدبرگ در قسمت بالا مشابهتی دارد، ولی درست پس از کلمه (شوند)، ایشان می نویسند: هر جمله P_n را به صورت نام $یک$ مجموعه تلقی کنیم. در آن صورت، این گونه قضایا را، که اصطلاحاً جملات تحویل کننده نامیده می شوند، می توان به صورت ذیل تحریر کرد: همان طور که ملاحظه می کنید، این قسمت از جملات دکتر پایا تطابقی با جمله ای از ویدبرگ دارد که این گونه شروع کرده است:

If we interpret P_n as the name of

پرش مذکور همین جا رخ داده است؛ یعنی ایشان در میانه جمله ای که چنین آغاز شده بود:

The predicates in L36 are thought

از ... in such a manner جمله را رها کرده اند و حدوداً (بنابر متن ویدبرگ) هفت سطر بعد مطلب را ادامه داده اند، مضافاً بر این که شرایط (a) و (b) و (c) را که در همان هفت سطر مطرح شده اصلاً ذکر نکرده اند، ولی شما خواننده گرامی اینک آنها را در اختیار دارید و ما پس از مقایسه جملاتی چند به این قسمت بر خواهیم گشت و اشتباه فاحشی را به شما نشان خواهیم داد. ویدبرگ پس از نوشتن آن جملات، در صفحه ۲۲۷ می نویسد:

- (i) X is a subset of P_n ,
(ii) P_n is a subset of Y ,
where X and Y are names constructed entirely with the help of earlier terms in the series.

پایا در صفحه ۳۵۳ می نویسد.
۱. X یک زیرمجموعه P_n است،
۲. P_n یک زیر مجموعه Y است،
 X و Y نام هایی هستند که به طور کامل از جملات قبلی سری شناخته شده اند.
ویدبرگ (همان) می نویسد:

The sense of such reduction sentences can be illustrated by the Venn diagram (I).

Y
 P_n
X

پایا (همان) می نویسد:
(این نحوه (تحویل) جملات را می توان با کمک یک نمودار ون نمایش داد):

Y
 P_n
X

ویدبرگ در صفحه بعد (۲۲۸) می نویسد:

Condition (i) states a lower bound, for the set P_n , while (ii) states an upper bound.

ویدبرگ برای این جمله خود پاورقی مفصلی ذکر کرده است که از ذکر آن و پاورقی مفصل مطابق آن در کتاب دکتر پایا صرف نظر می کنیم و صرفاً جمله ای را از کتاب دکتر پایا می آوریم که بر این جمله ویدبرگ قابل تطبیق است: شرط (۱) یک حد پایینی برای مجموعه P_n مشخص می کند و شرط (۲) یک حد بالایی. درست در همین جاست که دکتر پایا مرتکب خطای فاحشی می شود. پاراگرافی که دکتر پایا پس از جمله بالا در صفحات ۳۵۳ و ۳۵۴ می نویسد، چنین است: (ما از سر عمد این بار جملات دکتر پایا را مقدم می داریم تا ابهام درون

آنها را با جملات تازه ای از ویدبرگ و جملات گذشته او روشن کنیم.)

در حالت (ج) کارنپ تأکید دارد که نظریه علمی مورد نظر می باید حدهای بالایی و پایینی را مشخص سازد و این حدود نمی باید بدیهی باشند؛ یعنی آن که نظریه نباید X را تهی و Y را مجموعه جهانی اعلام کند. با رشد علم، این حدود می تواند تغییر کنند. اگر دو حد بالایی و پایینی با یکدیگر یکسان شوند، در آن حال، جملات تحویل کننده که از سوی کارنپ برای نوعی (تعریف جزئی و پاره ای) قلمداد شده بودند، به تعریف صریح P_n مبدل می گردند، و مورد (ج) به مورد (ب) تحویل می شود.

حال شما می توانید در جمله اول دکتر پایا دقت کنید؛ حالتی را که ایشان حالت (ج) می خواند کدام حالت است؟ در کجا ایشان چنین حالتی را ذکر کرده اند که از دید همه پنهان است؟ آخرین جمله پاراگراف ایشان نیز همین مشکل را دارد و بلکه مشکل مضاعفی دارد که حالت یا به تعبیر تغییر کرده دکتر پایا مورد (ج) که در جایی ذکر نشده بود، مورد (ب) نیز بر آن افزوده شده است!

البته شاید بتوانید از جملات قبلی ویدبرگ حالت (ج) و (ب) را بیابید. این دو حالت همان (c) و (b) در جملات قبلی ویدبرگ هستند، اما گویا دکتر پایا فراموش کرده است که (c) و (b) و (a) را اصلاً ننوشته است! حال، پاراگرافی را نقل می کنیم که ویدبرگ در صفحه ۲۲۸ نوشته است و شما رابطه آن را با پاراگراف کتاب دکتر پایا در خواهید یافت:

In Case(c) Carnap demands that scientific theory state both a lower and an upper bound, and that these bounds not be trivial, i. e. that the theory does not declare X empty and Y universal. As science develops, the bounds may be displaced. The theoretically possible eventuality that given bounds are trivialized, and that P_n must therefore be eliminated from the vocabulary, has perhaps a minor practical relevance. The opposite eventuality is that the bounds are brought to coincide, The reduction sentences, which are regarded by Carnap as a sort of partial definition, would then be transformed into an explicit definition of P_n , and an instance of case (c) would be transformed into one of case (b).

به هر حال، گمان می کنم شواهد برای قضاوت خوانندگان محترم کافی باشد و شما قضاوت درست را درباره این مقاله انجام بدهید، گرچه این توقف در مقایسه به معنای اتمام جملات از این دست در کتاب ویدبرگ، یعنی *A History of Philosophy Vol.3*، و کتاب دکتر پایا، *فلسفه تحلیلی*، مسائل و چشم اندازها، نیست، ولی به نظر می آید بیش از این نیز از حوصله خوانندگان محترم خارج باشد. صرفاً به برخی بخش های دیگر که مشابه موارد گذشته است، فهرست وار اشاره می کنیم:

۱. دنباله مطالب مذکور در صفحه ۳۵۴ کتاب دکتر پایا و صفحه ۲۲۸ کتاب ویدبرگ.
 ۲. از پاراگراف آخر صفحه ۳۵۶ تا صفحه بعد، از کتاب دکتر پایا و صفحه ۲۲۹ کتاب ویدبرگ.
 ۳. موارد الف، ب و ج در صفحه ۳۵۸ کتاب دکتر پایا با صفحات ۲۴۱ - ۲۴۲ کتاب ویدبرگ.
 ۴. صفحه ۳۶۵ کتاب دکتر پایا (صورت های الف، ب، ج و د) با صفحه ۲۳۰ کتاب ویدبرگ و ...
- باقی این غزل را ای مطرب ظریف زین سان همی شمار که زین سانم آرزوست
(مولوی)

پی نوشت ها:

۱. مشخصات کتاب شناختی این اثر به این شرح است: پایا، علی، *فلسفه تحلیلی*، مسائل و چشم اندازها، تهران، طرح نو، ۱۳۸۲.
۲. دکتر پایا هیچ توضیحی نمی دهد که چرا این زبان را L28 می نامد! در صورتی که در متن ویدبرگ کاملاً این نکته آشکار است.

